مسعود رضایی، پژوهشگر تاریخ معاصر در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

پیروزی‌های ایران باعث شد قطعنامه ۵۹۸ بهتر از قبلی‌ها باشد

محمد جعفری
گروه راهبرد

قطعنامه ۵۹۸ و پذیرش آن توسط حضرت امام یک سال بعد از صدور این قطعنامه را به جرات می‌توان یکی از پیچیده‌ترین موضوعات تاریخ انقلاب دانست. پرونده‌ای که هنوز سخن گفتن از آن و قضاوت درباره عملکرد بازیگران آن کار چندان ساده‌ای نیست. به هر ترتیب طرف‌های اصلی و عوامل موثر بر جنگ ایران و عراق و بر قطعنامه پایانی آن بسیارند و شاید برخی از مولفه‌های داخلی تاثیر گذار بر آن، همچنان امکان طرح و تجزیه و تحلیل نداشته باشند. با این حال بر آن شدیم تا برای بررسی ابعاد ماجرا و واکاوی فرآیندی که حضرت امام(ره) را از شعار جنگ جنگ تا پیروزی و جنگ جنگ تا رفع فتنه به سمت پذیرش قطعنامه سوق داد با مسعود رضایی، پژوهشگر تاریخ معاصر به گفت‌وگو بنشینیم. رضایی از آن دسته کارشناسانی است که اعتقاد دارند پذیرش قطعنامه گریزناپذیر بود. او معتقد است با وضعیتی که ایران به‌لحاظ استعداد نظامی، وضعیت اقتصادی و شرایط بین‌المللی داشت اگر ۲ برابر بودجه‌ای که آن روز برای جنگ تخصیص یافته بود هم برای تجهیز جبهه‌ها درنظر گرفته می‌شد باز هم این امکان وجود نداشت به نتیجه‌ای غیر از آنچه در ۲۷ تیر ۶۷ رسیدیم برسیم؛ چراکه حتی اگر کشور با مشکل اقتصادی هم دست‌به‌گریبان نبود، متحد و هم‌پیمانی وجود نداشت تا بتوان از آن سلاح خریداری کرد و توازن نظامی را به سوی خود تغییر داد. متن این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

عکس: کامیار خطیبی | فرهیختگان

هنوز بحث‌ها، سوالات و ابهامات زیادی در زمینه قطعنامه وجود دارد. چه وقایعی منجر به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در ۲۷ تیر ۱۳۶۷ شد؟ از زمان صدور قطعنامه تا زمان پذیرش آن توسط ایران یک سال طول کشید. چرا همان یک سال قبل ایران قطعنامه را نپذیرفت یا پذیرش آن را به زمانی دیگر در آینده موکول نکرد؟

قطعنامه ۵۹۸ در زمانی تصویب شد که حدود هفت سال از شروع جنگ می‌گذشت. در طول این هفت سال کشور ما درگیر یک جنگ همه جانبه بود. ایران در شرایط ویژه‌ای این جنگ را به پیش می‌برد. در شرایطی که ما با تحریم‌های اقتصادی مواجه بودیم و در دنیا نیز تنها بودیم. در طرف مقابل ما کشوری بود که دو قطب غرب و شرق باوجود تمام اختلافاتی که در آن دوران با هم داشتند، روی یک موضوع یعنی حمایت از عراق توافق داشتند. هم اتحاد جماهیر شوروی که به‌عنوان مرکز شرق محسوب می‌شد از قدیم از عراق حمایت می‌کرد و تمام سیستم نظامی عراق مبتنی بر سیستم شرقی بود و هم آمریکایی‌ها و غربی‌ها از عراق حمایت می‌کردند. هر دو طرف انواع و اقسام تسلیحات نظامی اعم از توپخانه تا هواپیما و رادارهای پیشرفته و... را در اختیار عراق می‌گذاشتند. بعثی‌ها در شرایطی به ما حمله کردند که امید داشتند در یک هفته یا یک ماه این جنگ را با موفقیت تمام کنند.

مبنای صدور قطعنامه ۵۹۸ هم پیروزی‌ها و دستاوردهای ایران در جنگ بود. قبل از قطعنامه ۵۹۸ هفت قطعنامه دیگر هم صادر شده بود، در آن هفت قطعنامه عمدتا حرف آنها این بود که ایران باید آتش‌بس را بپذیرد و با قدری کم‌وزیاد وارد مذاکرات شود. بنابراین بعد از فتح فاو در الفجر ۸ یا عملیات کربلای ۵ که یک عملیات بسیار سنگین بود و ضرباتی جدی به ارتش عراق وارد آورد، آنها تصمیم گرفتند مقدار بیشتری از درخواست‌های ایران را در این قطعنامه بگنجانند.

از این رو علاوه بر آتش‌بس، مواردی چون عقب‌نشینی به مرزهای بین‌المللی، تعیین متجاوز، تأدیه خسارت از سوی مقصر و متجاوز و... نیز به متن آن اضافه شد.

اتفاقا وقتی این قطعنامه صادر شد ایران هم آن را رد نکرد. برخلاف قطعنامه‌های قبلی که به‌دلیل غیرقابل قبول بودن بلافاصله از سوی ایران رد می‌شد، در این قطعنامه بندهایی وجود داشت که قابل تامل بود. در ۲۹ تیر سال ۶۶ که قطعنامه ۵۹۸ تصویب شد عراق بلافاصله آن را پذیرفت چراکه در موضع ضعف بود. با این حال ایران آن را مسکوت گذاشت.

مجموعه دلایل پذیرش قطعنامه از سوی ایران در تیر ۶۷ از این قرار است که بعد از عملیات کربلای ۵ در سال ۶۵ که یک عملیات بسیار وسیع و طولانی مدت بود، انرژی زیادی از ایران گرفته می‌شود. درواقع دو نیروی مسلح ایران و عراق در طول این عملیات که شاید بیش از یک یا دو ماه به طول می‌انجامد و بسیار گسترده است، دچار فرسایش می‌شوند. اتفاقی که می‌افتد این است که ارتش عراق در طول سال ۶۶ به‌شدت ازسوی کشورهای غربی و شرقی تقویت می‌شود. یعنی تمام تانک‌ها و هواپیماها و تجهیزاتی که از دست داده بود، جبران می‌شود و حتی شاید بیشتر از آنچه از دست داد، با پشتیبانی مالی کشورهایی همچون عربستان و کویت جایگزین می‌شود. سال ۶۶ را می‌توان سال بازسازی جدی ارتش عراق نامید. درحالی که ایران در کربلای ۵ به‌هرحال یک سری تجهیزات و مهمات را از دست داد و به لحاظ نیروی نظامی تخلیه شد و جایگزینی هم برای این تجهیزات وجود نداشت.

وقتی به انتهای سال ۶۶ می‌رسیم، در شرایطی قرار داریم که ارتش عراق به‌مراتب قوی‌تر و مجهزتر از آن چیزی است که در سال ۵۹، همزمان با آغاز حمله به ایران بود. درمقابل، نیروهای مسلح ایران به‌هرحال به لحاظ تجهیزاتی و تسلیحاتی در مضیقه کامل قرار داشتند و توازن به‌صورت جدی به هم می‌خورد. از طرف دیگر ایران هفت سال جنگ را پشت‌سر گذاشته بدون اینکه از طرف کشورهای دیگر پشتیبانی مالی یا تسلیحاتی شود. مضاف بر آنکه فرسایشی شدن جنگ تا حدی موجب شده انگیزه‌ها برای حضور در جبهه کاهش یابد.

> وقتی به انتهای سال ۶۶ می‌رسیم، در شرایطی قرار داریم که ارتش عراق به‌مراتب قوی‌تر و مجهزتر از آن چیزی است که در سال ۵۹، همزمان با آغاز حمله به ایران بود. درمقابل، نیروهای مسلح ایران به‌هرحال به لحاظ تجهیزاتی و تسلیحاتی در مضیقه کامل قرار داشتند و توازن به‌صورت جدی به هم می‌خورد. از طرف دیگر ایران هفت سال جنگ را پشت‌سر گذاشته بدون اینکه از طرف کشورهای دیگر پشتیبانی مالی یا تسلیحاتی شود

توجه داشته باشید جنگ جهانی اول چهار سال و جنگ جهانی دوم پنج سال طول کشید اما جنگ ما حدود هشت سال به طول انجامید. آن هم بدون اینکه ایران متحد موثری داشته باشد و حمایت ویژه‌ای از آن به عمل آید. کمبودها به جای خود ولی این فرسایشی شدن جنگ، شرایطی را رقم زد که خیلی از نیروها احساس می‌کردند جنگ قفل شده و این موجب می‌شد حضور در جبهه هم قدری کمرنگ شود.

از اواخر سال ۶۶ تحرکات عراق به‌دلیل پشتیبانی‌ها و حمایت‌های صورت گرفته افزایش می‌یابد و حملات ارتش رژیم بعث با شدت شروع می‌شود که البته موفقیت‌هایی را هم به‌دنبال دارد. در اواخر فروردین ماه ۶۷ عراق با یک حمله گسترده و البته با به کارگیری سلاح‌های شیمیایی فاو را می‌گیرد. این به لحاظ روحی ضربه بزرگی برای رزمندگان و نیروهای مسلح ایران بود. این حملات در جبهه جنوب ادامه می‌یابد تا جایی که در خرداد ماه حدود یک ماه و نیم بعد از گرفتن فاو حمله سنگینی در شلمچه انجام می‌شود و ارتش عراق به درون خاک ایران پیشروی می‌کند و منطقه‌ای را در شلمچه به اشغال خود درمی‌آورد. جنگ بسیار شدید و سنگین در این مناطق رخ می‌دهد و جبهه‌ها ازسوی نیروهای بعثی حالت تهاجمی پیدا می‌کند. از طرف دیگر در طول سال ۶۶ به‌خصوص در نیمه دوم سال ۶۶، درگیری‌هایی در خلیج‌فارس با آمریکایی‌ها شکل می‌گیرد و طی آن آمریکاهایی به سکوهای نفتی ما حمله می‌کنند. درواقع آمریکایی‌ها در خلیج‌فارس وارد درگیری مستقیم نظامی با ما می‌شوند و این درگیری‌ها همین‌طور تا سال ۶۷ ادامه دارد. فضا در خلیج‌فارس بسیار متشنج است و آمریکایی‌ها به نحو جدی وارد درگیری با نیروهای ایران شده‌اند و فشار بر نیروهای ایرانی بسیار شدید می‌شود.

وضعیت اقتصاد کشور هم بسیار تحت فشار قرار دارد. این اقتصادی است که نزدیک به هشت سال تحت فشار جنگ قرار داشته. جنگ یک موضوع بسیار جدی برای اقتصاد است و آتشی است که به جان اقتصاد می‌افتد. اقتصاد ما از این جهت تحت فشار شدید قرار داشت. آن چیزی که توانست در طول این مدت، مقاومت را حفظ کند، روحیه بالای مردم ایران بود. از زمانی که حملات دوباره عراق در سال ۶۷ شروع می‌شود و با شدت هم این حملات ادامه می‌یابد تا به ماجرای شلمچه می‌رسد و بعد در مناطق دیگری در عین خوش، دهلران و... ارتش عراق تحرک خود را شروع می‌کند، در این وضعیت جدید ما شاهد موج حضور مجدد نیروهای رزمنده در جبهه‌ها هستیم.

این حضور گسترده با فرمایش شما مبنی بر فرسایشی شدن جنگ و کم شدن انگیزه نیروها در تعارض نیست؟

خیر. کم شدن انگیزه در بازه زمانی مورد اشاره بدلیل این به وجود آمده بود که جبهه حالت سکون داشت و تحرک چندانی در آن وجود نداشت. تعدادی نیرو آن طرف و تعدادی نیرو این طرف بودند. اما مثلا در سال ۶۵ که عملیات کربلای ۵ انجام می‌شود، حجم نیرویی که در جبهه حضور می‌یابد خیلی زیاد است. چرا؟ چون قرار است عملیاتی گسترده صورت گیرد. در سال ۶۵ هم این فکر و این حرف در دهان برخی افتاده بود که امسال سال پایان جنگ است و ایران با یک عملیات بزرگ می‌خواهد جنگ را پایان دهد. عملیات کربلای در دی ماه شروع شد و دامنه‌های آن تا اسفند ماه طول کشید و دوباره جبهه‌ها ساکت شدند. جبهه که ساکت می‌شد همانند دریای آرام بود. یک تعدادی این طرف و تعدادی آن طرف نشسته بودند.

وقتی از فروردین سال ۶۷ حملات عراق شدت گرفت یک حالت مجدد تلاطم در جبهه ایجاد شد و هجوم نیروها برای حضور در جبهه از این بابت بود که مجددا نیروهای عراقی وارد خاک ایران شده و در حال پیشروی بودند. در این زمان آیت‌الله خامنه‌ای خود به‌عنوان امام جمعه تهران و به‌عنوان رئیس جمهور به جبهه می‌روند و برای حضور روحانیون و مردم در جبهه فراخوان می‌دهند.

پس سنگینی حملات، در خطر قرار گرفتن برخی از مناطق مرزی ما برای اشغال مجدد و توانی که بالاخره در طول هشت سال از کشور قدری تحلیل رفته بود، موجب می‌شود ایران به این نتیجه برسد که قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد. در این زمینه به‌خصوص از نامه‌ای یاد می‌شود که آقای محسن رضایی فرمانده کل سپاه در اوایل تیر ماه سال ۶۷ به آقای هاشمی رفسنجانی می‌نویسند.

شما بیشتر روی ابعاد نظامی تاکید داشتید. رهبر انقلاب در سال ۷۵ این‌طور بیان می‌کنند که اینکه امام(ره) قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت به دلیل هجوم دشمن و به‌خاطر تهدید آمریکا نبود. به‌خاطر این نبود که ممکن است آمریکا در امر جنگ دخالت کند چون آمریکا قبل از آن هم در امر جنگ دخالت می‌کرد. وانگهی اگر همه دنیا هم در جنگ دخالت می‌کردند امام کسی نبود که روی برگرداند. آن «یک مساله داخلی بود»، مساله دیگری بود. خود حضرت امام هم زمانی که قطعنامه را می‌پذیرند در پیام قطعنامه تاکید می‌کنند تا دو هفته پیش هم نظرشان روی ادامه جنگ بوده و ولی به‌واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلا خودداری می‌کنم و در آینده روشن خواهد شد با قبول قطعنامه و آتش‌بس موافقت می‌کنم. اشاره رهبر انقلاب و حضرت امام به چه مسائلی است؟

مساله داخلی که آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرمایند یا نکته‌ای که حضرت امام بیان می‌کنند به اینجا برمی‌گردد که آیا توان مملکت در مجموع اقتصاد، نیروهای نظامی، انگیزه برای حضور در جبهه و... می‌تواند در برابر شرایط جدید مقاومت کند یا کشور ممکن است در معرض خطر قرار گیرد. ممکن است برخی اعتقاد داشته باشند ما می‌توانستیم و ادامه دهیم اما برخی اعتقاد داشتند ممکن است کشور در معرض خطر قرار گیرد و الان توان اقتصادی و نظامی و اجتماعی به آن حد نیست که بتوانیم این مسیر را ادامه دهیم. نمی‌خواهم وارد این مقوله شوم که کدام یک از این دو دسته درست می‌گفتند. ولی به‌هرحال این دو فکر در داخل کشور ایجاد شده بود. نامه‌ای که آقای محسن رضایی به آقای هاشمی رفسنجانی به‌عنوان جانشین فرمانده کل قوا می‌نویسد نامه مهمی بوده است.

> ممکن است برخی اعتقاد داشته باشند ما می‌توانستیم و ادامه دهیم اما برخی اعتقاد داشتند ممکن است کشور در معرض خطر قرار گیرد و الان توان اقتصادی و نظامی و اجتماعی به آن حد نیست که بتوانیم این مسیر را ادامه دهیم. نمی‌خواهم وارد این مقوله شوم که کدام یک از این دو دسته درست می‌گفتند. ولی به‌هرحال این دو فکر در داخل کشور ایجاد شده بود. نامه‌ای که آقای محسن رضایی به آقای هاشمی رفسنجانی به‌عنوان جانشین فرمانده کل قوا می‌نویسد نامه مهمی بوده است

آقای محسن رضایی در این نامه می‌نویسند اگر ۳۵۰ تیپ پیاده و ۲۵۰۰ تانک و ۳۰۰۰ توپ و ۳۰۰ هواپیمای جنگی و ۳۰۰ هلی کوپتر و یک لیست بسیار بلند بالا از تجهیزات نظامی در اختیار نیروهای نظامی قرار گیرد، در این صورت فقط می‌توانیم تا سال‌ها مقاومت کنیم و حمله جدی نمی‌توانیم انجام دهیم. تاکید می‌کند پنج سال زمان نیاز داریم تا به مرز حمله برسیم. چرا آقای رضایی وضعیت را این گونه برآورد می‌کند؟ چون در آن زمان اطلاع داشت ارتش عراق چه میزان تجهیز شده است. همزمان یک نگرانی دیگر هم از طرف مسئولان اقتصادی کشور به آقای هاشمی منتقل می‌شد. رئیس سازمان برنامه و بودجه آقای مسعود روغنی زنجانی هم در نامه‌ای به آقای هاشمی وضعیت اقتصادی کشور را برای ادامه جنگ نامناسب دانسته و بیان می‌کند که با این وضعیت اقتصادی نمی‌توانیم جنگ را ادامه دهیم.

موسوی هم می‌گوید یک دلار هم برای تجهیز جبهه نداریم. نبوی هم می‌گوید انبارها خالی است و نمی‌توانیم تامین بودجه کنیم.

پس بحث این است که یک تفکری در داخل کشور ایجاد شده که در این تفکر هم نیروی نظامی وجود دارد و هم نیروی اقتصادی. یعنی هم فرماندهان نظامی و هم مسئولان اقتصادی می‌گویند در شرایط حاضر نمی‌توانیم به این جنگ ادامه دهیم مگر اینکه چنین امکاناتی را در اختیار داشته باشیم. تامین این امکانات در آن زمان برای کشور ما اساسا غیرممکن بود. یعنی آن زمان آقای محسن رضایی می‌گفت من مرد جنگ هستم و می‌خواهم بجنگم و انگیزه جنگیدن هم دارم، شما به من این مقدار سلاح بدهید، من ۵-۴ سال مقاومت می‌کنم و بعد طراحی برای حمله می‌ریزم. آقای رضایی در این چیزی که بیان می‌کرد صداقت داشت. واقعا هم می‌خواست بجنگد اما مشروط به آنکه این امکانات و تجهیزات فراهم شود. درنتیجه این جمع‌بندی برای طیفی از مسئولان ازجمله آقای هاشمی شکل گرفت که فراهم کردن شرایط ادامه جنگ امکان تحقق ندارد.

یک نگاهی وجود دارد مبنی بر اینکه رضایی در برآورد تجهیزات مورد نیاز حد بالا را در نظر گرفته و شاید با کمتر از آن هم امکان مقاومت وجود می‌داشت. از سوی دیگر خود رضایی بعد از جنگ دو بار تاکید می‌کند ما فقط ۱۲ درصد از بودجه را به جنگ اختصاص می‌دادیم و اگر رقم بیشتری به جنگ اختصاص داده می‌شد بیشتر می‌توانستیم مقاومت کنیم.

به‌هرحال این نگاه هم وجود دارد که در طول سال‌های جنگ همه توان مملکت پای جنگ نیامد. این یک حرفی است که عده‌ای مطرح می‌کنند و برای آن عدد و رقمی هم بیان می‌کنند. اما مساله این است که در آن زمان ما موضوع اداره کشور را هم مدنظر داشتیم. اگرچه برخی اذعان دارند که می‌توانستیم درصد بیشتری از درآمدهای نفتی را صرف جنگ کنیم ولی اقتصاد و معیشت مردم را در آن زمان باید چه کار می‌کردیم؟ بالاخره باید زندگی مردم هم می‌چرخید. همان مقدار اقتصاد صنعتی که داشتیم برای سرپا ماندن نیاز به بودجه‌های خاص خود را داشت و نمی‌شد آنها را تعطیل کرد.

حتی برخی در این ماجرا چنان پیش می‌روند که دولت را

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴

متهم به خیانت در جنگ می‌کنند. ولی واقعیات و اقتضائات آن روز را باید در نظر داشته باشیم. من نمی‌گویم بهتر از این نمی‌شد جنگ را اداره کرد. حتما می‌شد بهتر اداره کرد اما اینکه بخواهیم خیلی ذهن گرایی کنیم و بگوییم می‌توانستیم جنگ را با اختصاص ۸۰ درصد بودجه یا ۵۰ درصد بودجه به نحو بهتری پیش ببریم، به‌دلیل اینکه از واقعه جنگ و آن زمان دور شده‌ایم قدری خیال‌پردازی است.

واقعیت ماجرا این است که در سال ۶۷ به جایی رسیدیم که اقتصاد ما دیگر توان کشیدن بار جنگ را نداشت. این را آقای روغنی زنجانی بیان می‌کند که رئیس سازمان برنامه و بودجه است و دولتی باز گو می‌کند که مورد اعتماد امام است. در زمینه مسائل نظامی کسی تجهیزات و امکانات مورد نیاز را فهرست می‌کند که هشت سال در جنگ حضور داشته، عملیات‌ها را اداره کرده، طرح داده، جلو رفته، عقب نشسته، پیروزی و شکست داشته و ارتش عراق و نیروهای مسلح ایران را به‌خوبی می‌شناسد. این تجهیزات کنار دست مسئولان نبود که بخواهند به جبهه بدهند. تامین آنها پول و بودجه لازم داشت. ضمن اینکه باید جایی پیدا می‌شد که این هواپیماها و هلی کوپترها را به ما بفروشد! اصلا جایی نبود که این تجهیزات را به ایران بفروشد، حتی اگر پول آن به‌طور کامل تامین می‌شد. در چنین بستری امام وقتی مجموع شرایط را در نظر می‌گیرند، به این جمع‌بندی می‌رسند که تکلیف من امروز پذیرش قطعنامه است. ولو اینکه تا دو هفته پیش می‌گفتم این جنگ باید تا سقوط صدام ادامه پیدا کند.

در بررسی دلایل پذیرش قطعنامه ازسوی ایران بخشی از این مجموعه دلایل را فرسایش جبهه‌ها و پایین آمدن انگیزه نیروها تلقی کردید. نگاهی در این باره وجود دارد که فرسودگی و خستگی برخی مسئولان سیاسی را هم تا حد زیادی در این موضوع دخیل می‌داند و قائلان به آن معتقدند این دسته از مسئولان، بیشتر، خستگی و کم آوردن خود را به مردم نسبت می‌دهند. کما اینکه عزت‌الله سحابی در خاطره‌ای از دیدار با هاشمی در سال ۶۲ این‌طور روایت می‌کند که آقای هاشمی در پاسخ به این اظهارنظر که «مردم از جنگ خسته شده‌اند»، این موضوع را تایید می‌کند و می‌گوید مردم بیش از این کشش ندارند و باید به سمت پایان جنگ برویم. یعنی از سال ۶۲ و ۵ سال قبل از پایان جنگ، هاشمی با توجیه خستگی مردم در فکر خاتمه جنگ است. نظر شما در این باره چیست؟

این اختلاف‌نظر و اختلاف دیدگاه به‌هرحال وجود داشت. آقای هاشمی در خاطرات خود هم به این موضوع اشاره می‌کند که خدمت امام رفتم و به ایشان گفتم نیازمند یک عملیات بزرگ برای به‌دست‌آوردن یک پیروزی بزرگ و گرفتن بخشی از خاک عراق هستیم که با در دست داشتن آن بتوانیم در مذاکرات با عراق امتیازات بیشتری را از او بگیریم. درواقع آقای هاشمی شعار جنگ جنگ تا پیروزی را تبدیل به شعار جنگ جنگ تا یک پیروزی بزرگ برای مذاکره می‌کند. این را به امام هم بیان می‌کند. البته ایشان می‌گوید امام گوش کردند و فقط لبخندی زدند و هیچ چیزی نگفتند. این را می‌دانیم که شعار امام جنگ جنگ تا پیروزی بود و بعد ایشان فرمودند بلکه بالاتر از آن و جنگ جنگ تا رفع کل فتنه از عالم! ولی آقای هاشمی به‌هرحال با نگاه و طرز تفکری که داشت به این نتیجه رسید که این جنگ را باید با کسب یک پیروزی بزرگ به پایان رساند.

آیا این نوع نگاه آقای هاشمی در نوع مدیریت جنگ توسط ایشان تاثیر می‌گذاشت؟

امام در سال ۶۲ به دلیل اختلافاتی که بین سپاه و ارتش به‌خصوص بین آقای محسن رضایی و شهید صیادشیرازی در طرح‌ریزی‌ها و برنامه‌ها و مسائل نظامی وجود داشت و برای مدیریت این اختلافات، آقای هاشمی را به‌عنوان فرمانده جنگ منصوب می‌کنند تا این دو نیرو در عملیات‌ها بتوانند با هماهنگی بهتری عمل کنند. سوال اینجا است که آیا عملکرد آقای هاشمی که معتقد به جنگ جنگ تا یک پیروزی بزرگ و بعد ورود به مذاکره است، با عملکرد کسانی که معتقد به جنگ جنگ تا پیروزی هستند فرق می‌کند؟ من می‌خواهم بیان کنم که این خیلی نمی‌تواند متفاوت باشد. چراکه برای کسب آن پیروزی بزرگ هم شما مجبور هستید کل مملکت را بسیج کنید. وقتی درمقابل شما یک دشمن قدرتمند ایستاده، چه نظر شما این باشد که به پیروزی قطعی در این ماجرا برسید، چه قائل به آن باشید که به پیروزی بزرگی برسید که بعدا بتوانید با آن مذاکره کنید طبیعتا باید تمام امکانات کشور برای این ماجرا بسیج شود. ضمن اینکه همه مسائل دست آقای هاشمی نبود. به‌هرحال ما در این مقطع دولتی داریم که برای خود شأن و سیاستی دارد و حضرت امام بالای سر دولت است و نظارت می‌کند، آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور هستند و درست است که آن زمان در چارچوب قانون اساسی رئیس جمهور اختیار و اقتدار زیادی نداشت اما به‌هرحال آیت‌الله خامنه‌ای هم به‌عنوان رئیس جمهور در این مجموعه حاکمیتی حضور دارند. بنابراین می‌خواهم نتیجه بگیرم سیاستی را که کشور در جنگ پیش می‌برد فقط سیاست آقای هاشمی نبود. مجموعه نیروهای حاکمیتی در این ماجرا دخیل بودند و تلاش می‌کردند تا کشور را در جنگ به پیروزی برسانند.

> بیش از این امکان پیشروی وجود نداشت. حتی اگر آقای هاشمی شعار جنگ جنگ تا پیروزی سر می‌داد. امروز من و شما ۳۰ سال بعد از جنگ می‌توانیم در محیطی خیلی راحت و آرام بگوییم باید ۵۰درصد بودجه مملکت صرف جنگ می‌شد یا ۴۰درصد. گفتن این حرف‌ها امروز شاید راحت باشد. چون از واقعه گذشته‌ایم. من می‌گویم در شرایط آن روز اگر دوبرابر آن بودجه هم به جنگ تخصیص می‌یافت امکان اینکه به نتیجه دیگری برسیم وجود نداشت

ولی این شکاف در عملکردها به‌صورت شفاف وجود دارد. مثلا امام تا دو هفته قبل از پذیرش قطعنامه هم همان مسیر جنگ جنگ تا پیروزی را می‌روند و هاشمی هم از سال ۶۲ مسیر خود را می‌رود. کما اینکه سال ۶۵ و بعد از عملیات کربلای ۵ هاشمی از پایان جنگ صحبت می‌کند و خب طرح این موضوع در جبهه‌ها باعث تضعیف روحیه رزمندگان و افت سطح انگیزه آنها می‌شود.

آقای هاشمی این مساله را در جبهه و بین فرماندهان سپاهی مطرح می‌کند و فرماندهان سپاهی هم به این مساله روی خوشی نشان نمی‌دهند. ولی اگر مثلا آقای هاشمی این مساله را مطرح نمی‌کرد و می‌گفت جنگ جنگ تا پیروزی و تاکید می‌کرد که باید همه امکانات کشور هم تا حد مقدور پای جنگ بیاید، اتفاقی غیر از این چیزی که رخ داد می‌افتاد؟ من معتقد هستم در آن زمان شرایط کشور ما این بود که حداکثر توان خود را به کار برد و چون در طرف مقابل یک دشمن قدرتمند با پشتیبانی‌های بسیار جدی وجود داشت، بنابراین بیش از این امکان پیشروی وجود نداشت. حتی اگر آقای هاشمی شعار جنگ جنگ تا پیروزی سر می‌داد. امروز من و شما ۳۰ سال بعد از جنگ می‌توانیم در محیطی خیلی راحت و آرام بگوییم باید ۵۰ درصد بودجه مملکت صرف جنگ می‌شد یا ۴۰ درصد. گفتن این حرف‌ها امروز شاید راحت باشد. چون از واقعه گذشته‌ایم. ولی در آن برش زمانی امکان‌پذیر نبود. من می‌گویم در شرایط آن روز اگر دوبرابر آن بودجه هم به جنگ تخصیص می‌یافت امکان اینکه به نتیجه دیگری برسیم وجود نداشت.

در این مقطع ریگان و گورباچف در مذاکرات ایسلند اعلام کردند جنگ ایران و عراق به ضرر صلح بین‌المللی است و باید به نحوی مدیریت شود که به‌صورت نه غالب و نه مغلوب به پایان برسد. دلیل انتخاب این استراتژی در آن مقطع چه بود؟

من معتقدم از ابتدای جنگ استراتژی آنها چنین بود که جنگ پیروز نداشته باشد. در زمانی که جنگ شروع می‌شود هنوز سیستم کمونیستی شوروی در اتحاد جماهیر شوروی برقرار بود و عراق هم به صورت سنتی با آنها بود. در این سو ایران بعد از انقلاب از آمریکا بریده و به کشوری مستقل تبدیل شده بود. به نظر می‌رسد در ابتدای جنگ حتی روس‌ها هم مایل به این نبودند که عراق بتواند جمهوری اسلامی را از بین ببرد و ایران را اشغال نظامی کند. به‌دلیل اینکه سطح تنش آنها را با آمریکایی‌ها به شکل گسترده‌ای بالا می‌برد.

آمریکایی‌ها هم اگرچه با ایران و انقلاب اسلامی در تضاد کامل بودند اما اشغال ایران توسط ارتش بعث که به‌صورت سنتی وابسته به بلوک شرق بود را هم نمی‌پسندیدند و این موضوع برای آنها یک تهدید محسوب می‌شد. به‌خصوص در شرایطی که شوروی افغانستان را اشغال کرده بود و اگر ایران هم به اشغال ارتش وابسته به شوروی درمی‌آمد، این منطقه به‌صورت یکپارچه در اختیار شوروی قرار می‌گرفت. طبیعی است که این وضعیت مورد قبول آمریکایی‌ها نباشد؛ ولو اینکه می‌خواستند نظام جمهوری اسلامی سرنگون شود. آمریکایی‌ها پیروزی ایران بر عراق را هم نمی‌خواستند. چون این اتفاق می‌توانست تحولی عظیم در سطح منطقه‌ای و در جهان ایجاد کند. شوروی‌ها هم طبیعتا خواستار پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط صدام نبودند. چون گذشته از آنکه یک متحد خود را از دست می‌دادند، آنها هم درمقابل انقلاب اسلامی موضع ایدئولوژیک و سیاسی داشتند. ضمن آنکه با توجه به اینکه ایران در افغانستان با آنها همکاری نمی‌کرد و حضور آنها در افغانستان را محکوم می‌کرد، از ایران دل خوشی نداشتند.

بنابراین به نظر می‌رسد هم آمریکا و هم شوروی در محاسبات خود چندان علاقه‌مند به پیروزی یکی از طرف‌ها نبودند. از این رو با بالانس کردن توان نظامی عراق، تلاش داشتند مانع از پیروزی یا شکست ارتش رژیم بعث شوند. لذا هرجا عراق شکست می‌خورد قدری بدان تجهیزات می‌دادند و پشتیبانی و حمایت می‌کردند و اگر در حال پیشروی زیادی بود آن را مهار می‌کردند.

البته عراق در طول این جنگ، گذشته از دو سه ماه اول که توانست ده‌ها کیلومتر وارد خاک ایران شود و حدود ۲۰ هزار کیلومتر مربع هم از خاک ایران را اشغال کند، پیروزی چشمگیر دیگری نداشت و از آن به بعد شروع به پس دادن بخش‌های اشغال شده کرد. درحقیقت از اوایل سال ۶۰ حملات ایران شروع می‌شود و عراقی‌ها مجبور به عقب‌نشینی می‌شوند.

آمریکا و شوروی ابتدای جنگ که عراق به ایران حمله کرد واکنش موثری از خود نشان ندادند. درست است که دو سه روز بعد از جنگ قطعنامه‌ای صادر می‌کنند و می‌گویند آتش‌بس اعلام شود و نیروها در همان جایی که هستند بمانند. یعنی نیروهای عراق که تا ۵۰ کیلومتر در خاک ایران نفوذ کرده‌اند، بمانند. ولیکن واکنش خاصی درمقابل عراق ندارند. عراقی‌ها تا پشت دروازه اهواز آمدند، به ۸-۷ کیلومتری دزفول رسیدند، خرمشهر را به‌تدریج گرفتند، آبادان در محاصره افتاد و... اما این سوال هم به‌طور جدی وجود دارد که اگر عراق اهواز، دزفول یا حتی خوزستان را می‌گرفت و فضا کرمانشاه را به اشغال در می‌آورد و به پیشروی‌های خود ادامه می‌داد، واکنش آمریکا و شوروی در چنین موقعیتی چه بود؟ اگرچه این اتفاق هیچ‌وقت نیفتاد. اما اگر عراق از سد نیروهای دفاعی ما می‌گذشت و نظام جمهوری اسلامی و کشور ایران در معرض اشغال نیروهای بعثی قرار می‌گرفت، واکنش آمریکا و شوروی نسبت به این قضیه چه بود؟ آیا شوروی اصلا به‌صلاح می‌دانست کار به اینجا برسد؟ چون سطح تنش خود را با آمریکا به‌شدت بالا می‌برد.

تصویر روشنی در این باره وجود ندارد. یعنی واقعا درست است که آمریکا می‌خواست انقلاب اسلامی را بزند و در این شکی نیست که همواره درصدد بوده نظام جمهوری اسلامی را سرنگون کند، اما آیا می‌خواست این نظام به‌وسیله صدام حسین سرنگون شود؟ یا حداکثر چیزی که می‌خواست و واقعا هم مطلوب آن بود، تضعیف نظام جمهوری اسلامی توسط صدام حسین بود به گونه‌ای که جمهوری اسلامی برای اینکه بتواند روی پای خود بایستد مجددا مجبور شود به سمت آمریکا حرکت کند؟

در اسناد تاریخی این موجود است که آمریکایی‌ها پالس‌هایی را به ایران می‌دادند که شما در معرض حمله عراق قرار دارید. آمریکایی‌هایی که عراق را برای حمله به ایران تحریک کردند خودشان می‌گویند مراقب باشید، در معرض تهدید حمله عراق قرار دارید. آمریکایی‌ها چرا این کار را می‌کردند؟ هدف آنها این بود که ایران از ترس حمله ارتش قدرتمند عراق مجددا به سمت آمریکا برود و به این کشور آمریکا تکیه کند. پیام این اقدام آمریکا آن بود که اگر به من تکیه داشته باشید عراق جرات نمی‌کند به شما حمله کند و اگر حمله هم کند من به نحوی کمک می‌کنم تا در عرصه بین‌المللی دچار مشکل نشوید. هدف اصلی آمریکا به زیر سلطه درآوردن مجدد ایران بود.

ورود آمریکا به جنگ با ایران، در ۹ ماه آخر جنگ و عملیات نظامی مستقیم علیه ایران، در همین پازلی که بیان کردید می‌گنجد؟ آمریکا به‌طور مشخص در این مقطع ۹ عملیات بزرگ نظامی علیه ایران در خلیج‌فارس انجام می‌دهد و هم به نیروی دریایی سپاه و ارتش حمله می‌کند و هم سکوهای نفتی ایران در خلیج‌فارس را مورد هدف قرار می‌دهد و هم به هواپیمای مسافربری ایران شلیک می‌کند.

خیر. آنها فرق می‌کرد. درواقع این عملیات‌ها برای ترساندن ایران و منع کردن آن از دست زدن به عملیات در خلیج‌فارس بود. ماجرا از اینجا شروع شد که جنگ به خلیج‌فارس کشیده شد. ما در جبهه‌های زمینی با هم می‌جنگیدیم و اوایل جنگ، درگیری دریایی هم بین ما و عراق صورت گرفت، ولی نیروی دریایی عراق نیروی توانمندی نبود و شکست خورد. لذا در ادامه جنگ ما در زمین و آسمان ادامه داشت.

حملات ایران به عراق و ارتش بعث ادامه داشت. لذا آنها برای اینکه ایران را تضعیف کنند جنگ نفتکش‌ها را راه انداختند. جنگ را به خلیج‌فارس کشاندند، با هواپیماهای خود نفتکش‌های ما و نفتکش‌هایی که از ما نفت می‌خریدند را می‌زدند تا صدور نفت ایران را قطع کنند. جنگ شدیدی آنجا راه افتاد. این مساله همین‌طور ادامه داشت و فرانسه و انگلیس هم به عراق هواپیما و موشک‌هایی داده بودند که خیلی راحت نفتکش‌ها را می‌زدند. جزیره خارک را که بزرگ‌ترین پایانه نفتی ما بود و ما نفت را از آنجا صادر می‌کردیم بمباران می‌کردند. خارک بارها بمباران شد و تاسیسات آن از بین رفت. درمقابل ایران هم اعلام کرد اگر نفتکش‌های من مورد اصابت قرار گیرد و من نتوانم نفتی از اینجا صادر کنم بنابراین دیگران هم نباید صادر کنند یا حداقل صادرات آنها با مشکل مواجه خواهد شد. بنابراین ایران در خلیج‌فارس هم وارد عملیات شد.

این قضایا به سال ۶۶ یعنی بعد از ماجرای عملیات کربلای ۵ کشید. عراقی‌ها حملات خود را داشتند و ما هم می‌گفتیم امنیت خلیج‌فارس یا برای همه است یا برای هیچ کس. این موجب می‌شد بعضا نفتکش‌هایی که برای آمریکا و کشورهای دیگر نفت می‌بردند با برخی مشکلات مواجه شوند. آمریکایی‌ها وارد این ماجرا شدند تا ایران جرات ادامه عملیات در خلیج‌فارس را نداشته باشد. یعنی دست عراق را باز گذاشتند تا پایانه‌های نفتی و نفتکش‌های ما را بزند. درمقابل، ایران که وارد فاز مقابله شد تلاش کردند تا از آن ممانعت به عمل آورند؛ چون منافع خودشان در خطر می‌افتد. به هر ترتیب صادرات نفت از عربستان، کویت، امارات و... دچار مشکل می‌شد و نفتی که باید به آمریکا می‌رفت یا به دست متحدین آمریکا می‌رسید دچار مشکل می‌شد. به این ترتیب آمریکایی‌ها وارد جنگ شدند و پرچم خود را روی نفتکش‌ها زدند تا به ایران بگویند حق ندارید در اینجا عملیات کنید و اگر مشکل آفرینی کردید چون منافع ما مورد خطر قرار می‌گیرد با شما برخورد می‌کنیم. این گونه بود که به سکوهای نفتی ما حمله شد و درگیری‌هایی ایجاد شد.

میان طیفی از نیروهای وقت وزارت خارجه یک نگاه وجود دارد مبنی بر اینکه میان شکست پروژه مک‌فارلین در سال ۶۵ و متمایل شدن آمریکا به سمت پایان جنگ رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. براساس این نگاه آمریکا می‌خواست تلافی شکست مک‌فارلین که افتضاحی در داخل ایالات متحده به بار آورد را درآورد و به‌دنبال پاسخی برای این ماجرا بود. لذا پس از بازگشت مک‌فارلین از زمستان سال ۶۵ آمریکا، انگلیس و فرانسه درصدد تدوین قطعنامه ۵۹۸ درآمدند. قطعنامه‌ای که درنهایت در تیرماه ۶۶ صادر شد. ارزیابی شما از ارتباط این دو چیست؟

ماجرای مک‌فارلین برای آمریکا یک آبروریزی بزرگ شد. ایران در آن ماجرا طرحی را پیش می‌برد برای اینکه بتواند به مقادیری از تسلیحات مورد نیاز خود دست یابد و این طرح به نحوی پیش می‌رفت و خب مقداری سلاح در آن ماجرا وارد ایران شد. آمریکایی‌ها البته بدعهدی‌ها و بداخلاقی‌ها و بدطینتی‌های خود را در این ماجرا نیز نشان می‌دادند. یعنی اگر قرار بود به ما موشک‌ها و اسلحه‌هایی بدهند بعضا ناقص و تاریخ گذشته می‌دادند. آنها در این معامله طرح‌ها و نقشه‌های منطبق بر منافع خود را داشتند و به گونه‌ای عمل می‌کردند که ایران از طریق مبادی اصلی خود هیچ‌وقت این ماجرا را افشا نکند. مثلا پولی که برای این سلاح‌ها دریافت می‌کردند را به‌طور مستقیم برای شورشیان نیکاراگوئه اختصاص می‌دادند و خب اگر این معامله افشا می‌شد این‌طور به نظر می‌رسید که پول تامین‌شده ازسوی ایران به جیب کنتراها رفته است. به هر جهت ترتیباتی را در این ماجرا پیش‌بینی کرده بودند تا ایران تمایلی به افشای این ماجرا نداشته باشد. اگرچه بعید به نظر می‌رسد که ایران در آن مقطع از محل هزینه کرد این پول اطلاع داشته باشد ولی آنها شرایط را به گونه‌ای ترتیب دادند که اگر ماجرا افشا شد هزینه سیاسی آن به پای ایران نوشته شود.

چیزی که برای ایران معلوم بود این بود که آمریکایی‌ها در ازای اینکه ایران از نفوذ خود در لبنان استفاده کند و برخی از گروگان‌های آمریکایی را آزاد کند، حاضر هستند به ایران سلاح بفروشند. اطلاعات مربوط به اینکه این سلاح‌ها از کجا می‌آید و پول آنها به کجا می‌رود و کجا هزینه می‌شود اصلا در اختیار ایران قرار نداشت. ایران در آن مقطع امکان آن را هم نداشت که متوجه شود منبع تامین تسلیحات مورد بحث انبارهای رژیم صهیونیستی بوده یا عربستان و... اینها بعدا در تحقیقاتی که خود آمریکایی‌ها کردند و کمیته‌ای به نام تاور شکل گرفت، روشن شد. با انتشار نتایج تحقیقات این کمیته بود که ابعاد این ماجرا روشن شد و مشخص شد این سلاح‌ها از کجا آمده و پول آن به کجا رفته و...

این که گفتم آنها کاری کردند تا ایران از افشای ماجرا خودداری کند به همین خاطر بود. به بیان دقیق‌تر آنها ترتیبی دادند که اگر موضوع افشا شد یا بعدها ایران تهدید به افشاگری کرد همه‌چیز به ضرر ایران هم باشد و مثلا آنها بندهایی را رو کنند که اگر افشا کنید ما هم خواهیم گفت که این سلاح‌ها از کجا آمده و پول آن به کجا رفته و چه فرآیندی طی شده. بنابراین درصدد بودند اهرم فشاری روی ایران داشته باشند. ایران هم قصد نداشت از مبادی رسمی این ماجرا را افشا کند چون به‌هرحال می‌توانست از این طریق به بخشی از سلاح‌های مورد نیاز دست پیدا کند. درز کردن این ماجرا توسط یک مجرای غیررسمی و کاملا مشکوک بود. یعنی سیدمهدی هاشمی ازطریق بیت آیت‌الله منتظری از این ماجرا مطلع شد و خبر آن را به روزنامه الشراع لبنان داد و این نشریه هم آن را منتشر کرد. به این ترتیب همین مسیری که باز شده بود و ما مقداری از تسلیحات خود را ولو به مقدار اندک می‌توانستیم تامین کنیم هم بسته شد. این ماجرا از دو جهت در داخل و در عرصه بین‌المللی برای دولت ریگان مایه آبروریزی شد و تحت فشارهای داخلی قرار گرفت و دموکرات‌ها سروصدای زیادی درباره آن به پا کردند. ازسویی آمریکا همواره علیه ایران موضع و دشمنی داشت و اینجا باید بابت فروش سلاح به ایران پاسخگو می‌بود. از سوی دیگر تامین مالی کنتراها در نیکاراگوئه توسط کنگره ممنوع شده بود و دولت اجازه چنین کاری نداشت. در هر صورت دولت آمریکا در این مقطع تحت فشار شدیدی در افکار عمومی داخل و خارج قرار گرفت و بعید نیست درصدد نوعی انتقام از ایران برآمده باشد. بدون اینکه توجه کنند مجرایی که موجب افشای این ماجرا شده مجرایی رسمی نبوده است.

مجرای اولیه رسمی نبود ولی بعد از آن هاشمی به دستور امام در نماز جمعه ماجرا را توضیح داد.

بله. این ماجرا در آن مقطع دیگر افشا شده بود و مساله‌ای بود که نمی‌شد درباره آن سکوت کرد. اگر آقای هاشمی اصل ماجرا را نمی‌گفت داستان‌پردازی‌های زیادی درباره این موضوع صورت می‌گرفت.

این ماجرا در جبهه اثر وضعی هم داشت؟ به یاد دارم یکی از فرماندهان خوش‌نام دفاع مقدس این‌طور روایت می‌کرد که خیلی‌ها در جبهه‌ها با این اتفاق دچار تناقض شدند و می‌گفتند سیاسیون پشت‌پرده دارند با آمریکا می‌بندند و به همین خاطر مک‌فارلین را آورده‌اند و قس علیهذا. این ماجرا تاثیر خاصی در سرد شدن نیروها در جبهه داشت؟

من آن زمان در جبهه نبودم و اطلاع دقیقی از این امر ندارم که واقعا چقدر تاثیرگذار بود. ۱۳ آبان سال ۶۵ بود که آقای هاشمی این ماجرا را در نمازجمعه عنوان کرد. در دی ماه ۶۵ عملیات کربلای ۵ را داریم. کربلای ۵ عملیات فوق‌العاده سنگینی بود و با حجم نیروی بسیار بالا در جبهه‌ها انجام شد. عملیاتی که واقعا در طول دوران جنگ کمتر نمونه‌ای از حجم آتش و نیرویی که در آن به کار رفته، پیدا می‌شود. پس نیروها در جبهه هستند و با انگیزه هم می‌جنگند.

درنهایت ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت. پذیرش قطعنامه در این مقطع چه نتیجه‌ای برای ایران داشت؟

ما به جز تأدیه خسارت، به تمام آن چیزی که در قطعنامه دنبال می‌کردیم رسیدیم. چون برگشت نیروها به مرزها انجام شد و نیروهای حافظ صلح آمدند و مستقر شدند. درست است که بلافاصله بعد از اینکه آتش‌بس را پذیرفتیم عراق حملات سنگین خود را مجددا شروع کرد و بعد از آن منافقین هم وارد جنگ شدند ولی به‌هرحال از ۲۷ تیر که پذیرفتیم تا ۲۷ مرداد که آتش‌بس شد یک ماه طول کشید.

سوال اینجا است که ضمانت اجرایی قطعنامه چه بود که به فاصله سه روز بعد از پذیرش آن ازسوی ایران، عراق مجددا به ایران حمله‌ور شد؟

ضمانت اجرایی آن این بود که عراقی‌ها نتوانستند حملات خود را خیلی ادامه دهند.

نیروهای نظامی و مردمی ما جلوی آنها را گرفتند نه قطعنامه. به بیان دقیق‌تر قطعنامه مانع حمله مجدد ارتش رژیم بعث نشد.

ما جلوی آنها را گرفتیم و البته پذیرش قطعنامه هم موثر بود. یعنی آنها همان سال ۶۶ به فاصله چند روز بعد از صدور قطعنامه آن را رسما پذیرفته بودند نمی‌توانستند بیش از حد ادامه دهند. حملات آنها عمدتا برای گرفتن اسیر بود.

ارتش عراق ۳۰ کیلومتر وارد خاک ایران شد، چندین هزار نفر اسیر دادیم، جاده اهواز-خرمشهر را گرفتند و تا چند کیلومتری اهواز پیش آمدند.

بله. ولی درنهایت عقب رفتند و در خاک ایران نماندند. یک وقت می‌گویید آمدند و شلمچه را گرفتند و از آن سو در دهلران و عین خوش جلو آمدند و یک قسمت‌هایی را تسخیر کردند. اگر گرفتند و ایستادند یک بحث بود ولی آنها عقب رفتند.

چه شد که به عقب رفتند؟

به‌دلیل مقاومت جانانه‌ای بود که در برابر آنها صورت گرفت. لکن پذیرش قطعنامه توسط ما و فشار بین‌المللی هم موثر بود. این را نمی‌توان منکر شد. یعنی درست است که عراق خیز بزرگی برداشت و جلو می‌آمد و قدری هم توانست پیشروی کند ولی نیروهای رزمنده ایرانی به‌سرعت خود را به جبهه‌ها رساندند و مقاومت جدی انجام شد. البته در همان زمان تعداد زیادی شهید دادیم چون حملات فوق‌العاده سنگین بود و تجهیزات ما کم بود. به‌هرحال من معتقد هستم علت اصلی هجوم عراقی‌ها تلاش برای برقراری توازن اسرا بود. اگر شما ملاحظه کنید می‌بینید در این حمله تعداد اسرایی که از نیروهای ایرانی گرفتند خیلی زیاد است. گرفتن این حجم از اسرا حدود ۲۰ روز تا یک ماه بعد از پذیرش قطعنامه، به نسبت اسرایی که در طول هشت سال قبل از آن گرفته بودند خیلی زیاد است. به هر ترتیب عقب‌نشینی‌ها صورت گرفت و آتش‌بس برقرار شد. حتی بعد از مدتی عراق به‌عنوان متجاوز معرفی شد. اما درباره تأدیه خسارت تحولاتی رقم می‌خورد که این تحولات باعث می‌شود عملا تأدیه خسارت انجام نشود. عراق به کویت حمله می‌کند و آمریکایی‌ها هم به رژیم صدام حمله می‌کنند و یک سلسله تحولات در عراق شروع می‌شود که بحث تأدیه خسارت انجام نمی‌شود. درواقع به تنها چیزی که در این قطعنامه نمی‌رسیم همین ماجرا است.

اما درخصوص جنگ عراق و کویت تأدیه خسارت خیلی زود انجام شد.

فشار آمریکا بالای سر آن بود. عراق تا دلار آخر خسارت کویت را می‌دهد یا به عبارت دقیق‌تر تا ریال آخر را از عراق می‌گیرند. درواقع دست خود آمریکا بود چون آمریکایی‌ها به‌نوعی بر آنجا مسلط شدند و حکومت عراق بعد از حمله آمریکا حکومتی نیست. یعنی یک بخشی از مملکت عراق کاملا به لحاظ هوایی از حوزه اختیار عراق خارج است و نیروهای آمریکایی هم کمابیش در عراق هستند. عراق در این مقطع حاکمیت قوی ندارد.

این تحولاتی که بیان کردید بخاطر آن تأدیه خسارت انجام نشود چه بود؟

بعد از این امر صدام از عراق می‌رود.

سقوط صدام مربوط به سال‌ها بعد است و با این داستان ارتباط چندانی ندارد.

تأدیه خسارت به یک پشتوانه فشار نیاز دارد. عراق محکوم شده که متجاوز است. ما به عراق می‌گوییم پس خسارت ما را بدهید، او می‌گوید نمی‌دهم. چگونه می‌توانیم بر عراق فشار وارد کنیم؟ یک راه این است که شورای امنیت سازمان ملل به‌عنوان مرجعی که این قطعنامه را تصویب کرده به عراق حکم کند که خسارت ایران را پرداخت کند. شورای امنیت چه کسانی هستند؟ آمریکا، روسیه، فرانسه، انگلیس و چین. همین شورای امنیت است که به عراق حکم می‌کند تا خسارت کویت را پرداخت کند و تاکید می‌کند در غیر این صورت ترتیبات تنبیهی برای عراق در نظر می‌گیرد. درنهایت نیز عراق مجبور می‌شود خسارت را پرداخت کند. اما وقتی موقع تأدیه خسارت ایران می‌رسد شورای امنیت به رژیم بعث عراق فشار می‌آورد و آن را تهدید می‌کند که اگر به این مصوبه عمل نکنید با تنبیهات شورای امنیت مواجه می‌شوید؟ چنین کاری را نمی‌کند. یک راه دیگر می‌ماند و اینکه ایران بخواهد به‌زور این را از عراق بگیرد. بگوید رژیم عراق بگوید اگر خسارت من را ندهید به شما حمله می‌کنم و شما را تنبیه می‌کنم. آیا ایران امکان حمله و تنبیه رژیم صدام حسین را در آن شرایط داشت؟ نداشت! بنابراین چاره‌ای جز این نبود. بعد از اینکه صدام حسین رفت هم دولت و حاکمیتی بر سرکار آمد که دوست و برادر ما است. درواقع فارغ از قواعد حقوقی بین‌المللی، درعمل این ماجرا معلق شد.

> در ابتدای جنگ حتی روس‌ها هم مایل به این نبودند که عراق بتواند جمهوری اسلامی را از بین ببرد و ایران را اشغال نظامی کند. به‌دلیل اینکه سطح تنش آنها را با آمریکایی‌ها به شکل گسترده‌ای بالا می‌برد. آمریکایی‌ها هم اگرچه با ایران و انقلاب اسلامی در تضاد کامل بودند اما اشغال ایران توسط ارتش بعث که به‌صورت سنتی وابسته به بلوک شرق بود را هم نمی‌پسندیدند و این موضوع برای آنها یک تهدید محسوب می‌شد